

# تطابق مدارج قرآن و معارج انسان

## از منظر

### «صدرالمتألهین»

فاطمه محمدی آرانی  
استاد حوزه علمیه جامعه الزهراء (قم)

یا اسمی از اسماء حق تعالی است و باعتبار مجموع و لحاظ تمامی مراتب، حاکی از اسم اعظم (اسم جامع جمیع اسماء و صفات) و مظهر و تجلیگاه تام حق تعالی می‌باشد.

قرآن نیز آیینۀ تام و تمام اسماء و صفات حق تعالی، تنزل یافته تجلیات الهی و صورت نوشتاری اسماء و صفات ربوبی است؛ براین اساس، دربردارنده تمامی کلمات وجودی است و حقیقت واحدی است که برحسب درجه تجلیات، دارای مراتب است و تمامی مراتب آن، از عالیترین مراتب تا مرحله صوت و لفظ، تنزلات مراتب متعدد هستی و اطوار نور علم است. و از آنجهت که واجد تمامی مراتب از بالاترین مراتب روحانیت، ملکوت و جبروت تا پایین‌ترین مرتبه عالم ملک است، جوامع الکلم خوانده شده است. پس با تمام مفرداتش نظر به هستی دارد و همچون هستی، لایه‌های تو در تو و بتعبیر روایات، بطوناً دارد<sup>۱</sup> که متناظر با مراتب متعدد هستی است و از مرتبه احدیّت به عالم صوت و لفظ تنزل یافته است تا هدایتگر تمامی اقشار مردم باشد و هر آیه نسبت به هر گروهی باطنی دارد.

«ملاصدرا»، به جهت تبیین دقیق این مطلب و نیز تدوین اصول مهم تفسیری خویش و راهیابی به تأویل

۱. قال رسول الله: إن للقران، ظهراً و بطناً و حداً و مطلقاً. اسفار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۳۴۳.

#### چکیده

رویکرد ملاصدرا به قرآن و تفسیر و تأویل آن، رویکردی عرفانی است. بعقیده وی کلام خداوند را نباید در سطح کلام بشری فرود آورد؛ زیرا کلام وی القای یکسویه نیست تا آدمی بشنود و به اکتشاف برخیزد، بلکه روی سخن با گوهر وجود آدمی است و تنها در این گفت و شنود است که رفت و آمد معنا، تحقق دارد و تا آنجا که کمالات وجود بشر در مرتبه صعود امکان دهد، معنا اوج می‌گیرد. چرا که انسانها از لحاظ معرفت‌شناسی نیز دارای مراتب هستند و هر یک، مطابق مرتبه وجودی خویش، به مقامات و منازل قرآن راه یافته و با آن متحد می‌شوند.

#### کلید واژه

کلام الهی؛	جوامع الکلم؛
تأویل؛	کتاب الهی؛
معارج انسانی؛	قرآن؛
	انسان کامل.

#### مقدمه

مطابق مشرب عرفانی در تفسیر و تأویل قرآن، هر فردی از افراد وجود، کلمه‌ای از کلمات خدای تعالی است و هر مرتبه‌ای از مراتب متعدد هستی، نشانه و آیتی الهی و

صحیح، مباحث مهمی را بشیوه‌ای عرفانی و فراتر از اندیشه فلاسفه و متکلمان، مطرح می‌کند. که در این مقاله سعی بر اینستکه بنحو اجمال به این مباحث پرداخته شود.

### ۱. وضع الفاظ برای معانی عامه

مقصود از عموم در معانی عامه اینستکه خصوصیات و ویژگیهایی که از مصادیق کلمات نشئت گرفته و قیودی که از درجات و مراتب وجودی یک شیء حاصل شده، تأثیری در اصل و حقیقت (موضوع له) ندارد بلکه حقیقت معنای لفظ، عبارتست از امری که محتمل بر همه مراتب بوده و بر همه آن شئون و درجات منطبق باشد. پس موضوع له الفاظ امری است عام، ولی این عموم، وجودی و کلیتش عینی و مصداقی است و بر حقایق وجودی دلالت دارد، نه اینکه عمومیت آن بصورت کلیت مفهومی باشد؛ بنابراین اطلاق الفاظ بر عالیترین مراتب و نیز حقایق غیبی که اصول و مبادی حقایق خارجی هستند بمراتب، شایسته‌تر از اطلاق آنها بر مراتب نازل و پایین خواهد بود.

براین اساس و مطابق باور صدرالمتألهین، طریق استواران در علم، اینستکه الفاظ را بر معانی ظاهری خودشان باقی گذارند و تصرفی در آن ننمایند، و لیکن تمام توان خود را به تحقیق در حقیقت این معانی و مفهومات مصروف دارند و این معانی را از امور زائد تجرید کنند، چنانکه از روح معانی بواسطه غلبه بعضی از احکام و خصوصیات، محجوب نمانند.<sup>۲</sup>

بعنوان مثال، کلمه «قلم» در اصل برای ابراز نقش صورت بر روی الواح وضع شده است بدون آنکه جنس آنها مورد نظر باشد (که از نی است یا آهن یا جز آن)، بلکه

اصلاً جسم بودن «قلم»، جز حقیقت «ما وضع له» نیست، چنانکه محسوس یا معقول بودن نقش، نیز شرط نیست؛ و نیز لوحی که در آن، الفاظ نقش می‌شود لازم نیست که از جنس چوب یا کاغذ یا جزء آن باشد.<sup>۳</sup> بنابراین، اگر در عالم وجود حقیقتی باشد که بوسیله آن علوم در «الواح قلوب» نقش گردد آن شایسته‌ترین فرد، قلم خواهد بود.<sup>۴</sup> پس می‌توان بحق گفت که قلم حقیقی، همانستکه روح و حقیقت قلم در آن تحقق دارد و هیچ چیز خارج از حقیقت قلم با آن نیست.<sup>۵</sup> از ایشروست که حضرت ختمی مرتبت را - از آنجا که واسطه نگارش کتاب تکوین و آفرینش است - در بعضی از روایات با عنوان قلم نام برده‌اند: «أول ما خلق الله القلم».<sup>۶</sup>

در سایه این اصل، بسیاری از حقایق و معارف قرآنی کشف شده و الفاظ آن، لباس خاکی و مادی را خلع کرده و لباس حقیقی و ملکوتی بر تن خواهند نمود. با توجه به همین اصل می‌توان به معنای حقیقی کلام الهی پی برد.

### ۲. کلام الهی

کلام، مشتق از «کلم» بمعنای جرح می‌باشد.<sup>۷</sup> عارف بزرگ محیی الدین بن عربی در بیان معنای این واژه می‌گوید:

برای کلمه در نفس شونده اثری وجود دارد و از اینرو در زبان عربی «کلمه» نامیده شده که مشتق از «کلم» است و بمعنای جرح (که نفوذ و تأثیر قابل توجه را گویند) می‌باشد که مُراد از آن، اثری است در جسم جراحت‌دیده. همچنین کلمه اثر دیگری را نیز در نفس شونده بدنبال دارد که آن اثر، بدو استعداد و آمادگی شنیدن را برای قبول کلام بوسیله فهم کردن می‌بخشد.<sup>۸</sup>

### \* مطابق مشرب عرفانی در تفسیر و تأویل

قرآن، هر فردی از افراد وجود، کلمه‌ای از کلمات خدای تعالی است و هر مرتبه‌ای از مراتب متعدد هستی، نشانه و آیتی الهی و یا اسمی از اسماء حق تعالی است و باعتبار مجموع و لحاظ تمامی مراتب، حاکی از اسم اعظم (اسم جامع جمیع اسماء و صفات) و مظهر و تجلیگاه تام حق تعالی می‌باشد.

۲. تفسیر القرآن الکریم، صدرالدین محمد شیرازی، انتشارات بیدار، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۱۵۱ و ۱۵۰.

۳. تفسیر صافی، فیض کاشانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۱.

۴. تفسیر القرآن الکریم، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۳.

۵. تفسیر صافی، پیشین، ص ۳۱.

۶. جامع الاسرار، سیدحیدر آملی، انستیتو ایران و فرانسه، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، بی‌جا، ص ۵۶۵.

۷. مفاتیح الغیب، صدرالدین محمد شیرازی، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۲.

۸. فتوحات، محیی الدین بن عربی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌جا، ج ۳، ص ۹۵.

«ابن عربی» کلام را بمعنای «علامت چیز دیگر بودن» دانسته است و آنرا بنحوی تبیین می‌کند که تأییدی بر کلمه بودن هر یک از اعیان ممکنات باشد، چرا که آنها کلمات و حروف خدای متعال هستند که آنها را اظهار نموده تا بوسیله این کلمات، ذات اقدس و اسماء و صفاتش شناخته شود.<sup>۹</sup>

ملاصدرا نیز بر همین عقیده است. بنا بر رأی و عقیده او، محققان از اهل عرفان و اهل کشف و شهود بر این مطلب تصریح کرده‌اند که روح و معنای مقصود از کلام، همان «اعلام» است.<sup>۱۰</sup> متصف نمودن سنگریزه‌های بیابان به صفت تکلم و اینکه زبان به حمد و تسبیح خدای تعالی گشوده‌اند و شواهدی از این قبیل در آیات شریفه، بدین جهت است که هر کدام دلیلی بر وحدانیت او می‌باشد که بوسیله تک‌تک آنها، خدای تعالی شناخته می‌شود. خدای تعالی از این دلالت بدینگونه تعبیر می‌کند. «أَنطَقنا الله الذی أنطق کل شیء».<sup>۱۱</sup>

بر این اساس، هر فردی از افراد، کلمه‌ای از کلمات خدای تعالی و جلوه و ظهور آن متکلم است، زیرا که علامت و نشانه ذات باری تعالی است. اطلاق لفظ «عالم» به کل «ما سوی الله» نیز بر همین وجه است، زیرا هر فرد از افراد عالم علامت و نشانه‌ای است بر اسمی از اسماء الهی؛<sup>۱۲</sup> پس سراسر عالم وجود، کلمات خداوند سبحانند، بلکه عالم، عین کلام خداست.<sup>۱۳</sup>

### ۳. برتری کلام الهی بر کتاب الهی

از منظر صدرالمتألهین تفاوت بین کلام و کتاب، اعتباری و نسبی است.<sup>۱۴</sup> کلام، وقتی ثبت و ضبط شود کتاب می‌گردد و بعبارت دیگر، کلام وقتی تشخیص یابد کتاب می‌شود؛ چنانکه در تعریف کلام گفته‌اند: «کلام، عبارتست از اجتماع حقایق بسیط که باعتبار کسب کردن نقش تعین، کتابت است».<sup>۱۵</sup> پس هر کلامی، کتاب است و هر کتابی کلام، اما کلام، بر کتاب، شرافت دارد؛ چه اینکه کلام از عالم امر است و مجرد ولی کتاب از عالم خلق است و مادی. بیان صدررا فرق بین کلام و کتاب، همانند فرق بین امر و فعل است؛ زیرا کلام، زمانیکه تشخیص یابد کتاب می‌گردد، «امر» نیز زمانیکه تعین و تشخیص یابد، فعل می‌گردد. فعل، امری زمانی و متجدد است ولی «امر» منزله از تغییر و تجدد است. کلام نیز غیر قابل نسخ و تبدیل است برخلاف کتاب، که نسخ و تبدیل در آن راه دارد.<sup>۱۶</sup>

### «یَمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده أمُّ الكتاب».<sup>۱۷</sup>

کلام، اجمال و جمع است اما کتاب، تفصیل و تفریق است.<sup>۱۸</sup> آنچه بر قلب رسول الله ﷺ نازل شد، همین کلام الهی است ولی صورت الفاظ کتاب الهی بر الواح صحایف نازل می‌شود.<sup>۱۹</sup>

آنچه نزولش موجب خضوع و خشوع می‌گردد، کلام الهی است و نه کتاب؛ «لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله»، از اینروست که پیامبر فرمود: «أنا أعلمکم بالله وأخشاکم منه»؛ اما نزول کتب، خضوع و خشوع و تخلق باخلاق الهی ندارد.<sup>۲۰</sup>

نزول کلام الهی فقط اختصاص به قلب نبی مکرم دارد و آنچه که بر دیگر انبیاء نازل شده فقط کتاب است و نه کلام. نزول کتب بر سایر انبیاء بگونه‌ای است که هر قاری می‌تواند آنرا قرائت کند، اما نزول کلام الهی بر قلب پیامبر اسلام بگونه‌ای است که هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسل بر آن آگاهی ندارد.<sup>۲۱</sup> از اینروست که گفته‌اند اگر تورات نیز بر قلب موسی ﷺ نازل شده بود نیاز به همراهی با خضر ﷺ نداشت.<sup>۲۲</sup>

با توجه به این تفاوتها می‌توان به فرق بین قرآن - که فقط به رسول گرامی اسلام اختصاص دارد - و فرقان - که بر دیگر پیامبران نازل شده است - پی برد. ملاصدرا در اینباره چنین نگاشته است:

قرآن کریم، در لغت بمعنای جمع است و اشاره به

علم اجمالی دارد که نزد علما از آن به عقل بسیط

۹. جهت توضیحات بیشتر ر.ک: اعجاز البیان فی تأویل ام القرآن، صدرالدین قونوی، چاپ دوم، انتشارات ارومیه، قم، ص ۷۴.
۱۰. تفسیر القرآن، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۲.
۱۱. همان.
۱۲. مقدمه فیصری بر فصوص الحکم، داود فیصری رومی، ضمن شرح فصوص الحکم، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵، ص ۸۹.
۱۳. مفاتیح الغیب، صدرالدین محمد شیرازی، پیشین، ص ۹۲.
۱۴. اسفار، پیشین، ج ۷، ص ۱۱.
۱۵. مصباح الانس، محمد بن حمزه غفاری، انتشارات مولوی، چاپ اول، تهران، ص ۵۸۶.
۱۶. اسرار الایات، صدرالدین محمد شیرازی، نشر حبیب، قم، ۱۴۲۰ ق، ص ۴۱ و ۴۲.
۱۷. سوره رعد، آیه ۳۹. ۱۸. اسفار، پیشین، ج ۷، ص ۳۲.
۱۹. تفسیر القرآن الکریم، پیشین، ج ۶، ص ۱۲۳.
۲۰. همان، ص ۱۲۶.
۲۱. همان، ج ۳، ص ۳۹۶ و نیز ر.ک: اسرار الایات، پیشین، ص ۴۲.
۲۲. تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۲۵.

تعبیر می‌شود و مراد از آن، علم به تمام موجودات است بنحوی بسیط و اجمالی؛ اما فرقان بمعنای فرق و تفصیل است و به علوم انفعالی تفصیلی اشاره دارد. مقام قرآن، دربردارنده مقام فرقان نیز هست اما عکس آن صادق نیست. قرآن کریم هم دارای مقام فرقان است و هم دارای مقام قرآن (جمع و فرق).<sup>۲۳</sup>

بدیگر سخن، وحی الهی را بلحاظ مقام تجرد و بساطت عقلی او قرآن می‌نامند و بلحاظ مقام تجرد مشوب و ترکیب مثالی او، فرقان گویند. تقدم ذاتی مقام بساطت بر مقام ترکیب ایجاب می‌کند که مقام قرآن، جامع همه مراحل فرقان باشد و چون جامع همه این حقایق است شایستگی اطلاق لفظ قرآن را پیدا می‌کند.<sup>۲۴</sup>

قرآن کریم، از آنجهت که کلام الهی است و دارای مقام قرآن است به نور، توصیف شده است. ﴿ولكن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء من عبادنا﴾.<sup>۲۵</sup> زیرا نور به مرتبه عقل بسیط قرآنی اشاره دارد،<sup>۲۶</sup> بهمین جهت است که ملاصدرا، نور در آیه شریفه ﴿قد جاءكم من الله نور﴾<sup>۲۷</sup> را به وجود مبارک رسول گرامی اسلامی تطبیق می‌دهد.<sup>۲۸</sup> قرآن کریم، از آنرو که به مرتبه علم تفصیلی اشاره دارد و دارای مقام فرقان نیز هست، به کتاب توصیف شده است. ﴿كتاب فصلت آياته﴾،<sup>۲۹</sup> و تفصیل الکتاب لاریب فیه.<sup>۳۰</sup> زیرا بدین اعتبار (کتاب بودن)، نقوش و الفاظی است که در صحایف و الواح حسی، نگاشته می‌شود، بگونه‌ای که هر تالی و قاری می‌تواند آن را قرائت کند و توسط آن هدایت یابد.<sup>۳۱</sup>

از این جنبه هدایتگری قرآن، همه انسانها (عوام، خواص، انبیاء و امتهای گوناگون) بهره‌مند می‌گردند.<sup>۳۲</sup> ﴿هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان﴾<sup>۳۳</sup> و دیگر کتب الهی نیز بدین وصف، توصیف شده‌اند ﴿وأنزل التوراة والإنجيل من قبل هدى للناس﴾.<sup>۳۴</sup>

اما در قرآن، عظام امور الهی وجود دارد که تنها خاصان و نخبگان بدان راه می‌یابند: ﴿يؤتى الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيراً كثيراً وما يذكر إلا أولوا الأبواب﴾.<sup>۳۵</sup>

این حکمت، که گاهی از آن به «قرآن» تعبیر می‌شود و گاهی عنوان «نور» بر آن اطلاق می‌گردد و نزد حکما نیز به «عقل بسیط» خوانده می‌شود، در آیه‌ای دیگر، عنوان

«فضل الهی و موهبه‌ای از جانب خداوند تعالی» بر آن اطلاق می‌گردد که فقط به برگزیدگان و نخبگان و خاصان درگاه الهی، اعطا می‌شود: ﴿ويعلمهم الكتاب والحكمة...﴾ ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء والله ذو الفضل العظيم﴾،<sup>۳۶</sup> همانند ملکی که لباس مخصوص خویش را فقط به آن دسته از مقربانش که نزد وی از محبوبیتی ویژه برخوردارند می‌بخشد؛ چرا که حکمت حقه از صفات ذاتی است و هیچکس به این مقام نائل نمی‌گردد مگر بعد از تجرد از دنیا و نفس، و قرار گرفتن در سلک ملائکه «مهمینین» و بندگان مقرب خداوند، تا اینکه خدای تعالی از جانب خود، او را تعلیم عطا فرماید.<sup>۳۷</sup>

این مطلب از تفاوت دیگری بین کلام و کتاب، پرده برمی‌دارد و آن اینکه، تلقی و تعلم کلام، در صورتی است که حقیقت کلام بر قلب انسان برگزیده الهی متجلی گردد: ﴿وانك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم﴾،<sup>۳۸</sup> برخلاف تلقی و تعلم کتاب که بواسطه قرائت و تلاوت، تحقق می‌یابد.<sup>۳۹</sup>

براین اساس، مراد از حقیقت تلقی قرآن، تخلق به اخلاق قرآن است<sup>۴۰</sup> و بدین جهت است که قرآن، خلقی رسول اکرم خوانده شده است.

#### ۴. مراتب کلام الهی

کلام الهی، حقیقت واحدی است که در مقام اطلاق همان صورت علم حق تعالی است که عین ذات اوست و برحسب نزول و درجه تجلیات، دارای مراتب است. بدیگر سخن، کلام الهی به تناسب ذات متکلم از هرگونه تعیین و تقیدی آزاد است، ولی از آنجا که چنین کلامی قابل دریافت برای موجودات نیست حق تعالی آنرا

۲۳. اسرار الایات، صدرالدین شیرازی، پیشین، ص ۳۶.

۲۴. فتوحات، پیشین، ج ۳، ص ۹۵.

۲۵. سوره شوری، آیه ۵۲.

۲۶. اسرار الایات، پیشین، ص ۳۶ و ۳۷.

۲۷. سوره مائده، آیه ۵. ۲۸. اسرار الایات، پیشین، ص ۴۸.

۲۹. سوره فصلت، آیه ۳. ۳۰. سوره یونس، آیه ۳۷.

۳۱. اسرار الایات، پیشین، ص ۳۷.

۳۲. همان، ص ۴۳. ۳۳. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳۴. سوره آل عمران، آیه ۳ و ۴.

۳۵. سوره بقره، آیه ۱۶۹. ۳۶. سوره جمعه، آیات ۲ تا ۴.

۳۷. اسرار الایات، پیشین، ص ۴۳، ۴۹، ۳۸.

۳۸. سوره نمل، آیه ۶. ۳۹. اسرار الایات، پیشین، ص ۴۲.

۴۰. تفسیر القرآن، پیشین، ج ۶، ص ۱۲۴.

از مرحله اطلاق تنزل داده و در پرده‌های گوناگون پوشانیده است تا به مرحله لفظ و صوت رسیده است. کلام لفظی خداوند همان مرحله نازل کلام الهی است و چون ماهیت کلام از مرحله اطلاق تا مرحله تقید به لفظ، یکی است پس تمام مراحل گذاشته در آن نهفته است. در نتیجه قرآن همه مراتب و مراحل نزول کلام را که همان موجودات گوناگون است در خود دارد. قرآن، همه منازل را در هم پیچیده و از مقام غیب، نزول کرده تا به مرحله شهادت و عالم ملک در قالب الفاظ و حروف درآمده است؛ بدین جهت، تمامی کلمات وجودی را در بردارد و از اینرو از آن به «جوامع الکلم» تعبیر شده است: «أوتیت جوامع الکلم».<sup>۴۱</sup>

بیان صدر، قرآن گرچه یک حقیقت واحد است اما برای تفهیم فردهای ناتوان و چشمهای خفاشگونه، که توان ادراک نور را ندارند، با هزاران مراتب حجاب از عالیترین مراتب وجود به ضعیفترین مراتب، که وجود صوت و لفظ می‌باشد، نازل شده است. والا اگر عرش با بسم الله با آن عظمت که داراست، به فرش فرود

می‌آمد هرآینه فرش گذاخته و مضمحل و نابود می‌گردید و اگر نبود آنکه زیبایی کلام خود را در لباس حروف و الفاظ پوشانده، نه عرش را و نه فرش را توان شنیدن و ثبت کلام او نبود؛ زیرا بسبب جلال و عظمت انوار الهی و برهان او هر آنچه که بین عرش و فرش هست نابود و متلاشی می‌گردید.<sup>۴۲</sup>

پس این حقیقت واحد دارای درجات مختلفی در نزول می‌باشد و اسامی آن نیز براساس اختلاف مراتب مختلف می‌گردد و برحسب هر موطن و مرتبه‌ای برای او اسمی خاص وجود دارد؛ در موطنی خاص، «مجید» - «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ»<sup>۴۳</sup> - و در مقام دیگر، «عزیز» - «وآته کتاب عزیز»<sup>۴۴</sup> - و در جای دیگر، «علی حکیم» - «وآته فی أم الكتاب لدینا لعلی حکیم»<sup>۴۵</sup> - و در مرتبه‌ای دیگر «کریم» - «آته لقرآن کریم فی کتاب مکتون»<sup>۴۶</sup> - و در درجه‌ای دیگر، «مبین» - «لارطب ولا یابس إلا فی کتاب

مبین»<sup>۴۷</sup> - و در منزلی دیگر نیز عنوان «حکیم» - «یس والقرآن حکیم»<sup>۴۸</sup> - بر آن اطلاق می‌گردد.<sup>۴۹</sup> و در هر مرتبه‌ای نیز، آن را مخاطبی است.

### ۵. تطابق مراتب کلام الهی و معارج انسانی

بعقیده صدرا همانگونه که قرآن همچون هستی، لایه‌های تودرتو - و بتعبیر روایات - بطونی دارد که متناظر مراتب متعدد هستی است انسانها نیز از لحاظ معرفت‌شناسی دارای مراتب هستند و هر یک مطابق مرتبه و درجه خویش در سلوک روحی و باطنی، باب فهم جدیدی را بر روی خود می‌گشایند؛ یعنی در درون ساختمان وجودی انسان نیز ما با جهانهایی مواجه هستیم که این جهانها در حقیقت

جهانهایی متناظر با جهانهای هستی و قرآن هستند، البته برخلاف جهانهای عینی و قرآنی که جهانهای بالفعل هستند. جهانهای انسانی در ابتدای کار بالقوه بوده و بتدریج بر اثر تحولات تدریجی به فعلیت می‌رسند. بنابراین، انسانها طیفی از درجات جهانهای میان قوه مسح و فعلیت مسح را دربرمی‌گیرند که کاملترین آنها

### \* از منظر صدرالمتألهین تفاوت بین

**کلام و کتاب، اعتباری و نسبی است. کلام، وقتی ثبت و ضبط شود کتاب می‌گردد و بعبارت دیگر، کلام وقتی تشخیص یابد کتاب می‌شود؛ پس هر کلامی، کتاب است و هر کتابی کلام، اما کلام، بر کتاب، شرافت یابد؛ چه اینکه کلام از عالم امر است و مجرد ولی کتاب از عالم خلق است و مادی.**

حقیقت «انسان کامل» است که جهانهای عینی و معنایی قرآن را بطور کامل در خویش فراچنگ آورده است. هر انسانی فراخور حال خویش و مناسب جهانی که در خویشتن خویش دارد به مرتبه معنایی خاصی از معانی آیات قرآن دست می‌یابد.

ملاصدرا در اشاره به تنوع مرتبه‌ای مخاطبان قرآن و بهره‌گیری هر یک به فراخور حال خویش، قرآن را به غذای جمیع مخلوقات تشبیه می‌کند که همگان از این غذا بهره دارند، ولی بهره‌گیری هر کس برحسب درجه و منزلی است که در آن جای گرفته است:

۴۱. جامع الاسرار، پیشین، ۳۵۶ و ۲۹۴.

۴۲. مفاتیح الغیب، پیشین، ص ۹۸، و نیز اسفار، پیشین، ج ۷، ص ۳۱.

۴۳. سوره بروج، آیه ۲۲. ۴۴. سوره فصلت، آیه ۴۱.

۴۵. سوره زخرف، آیه ۴. ۴۶. سوره واقعه، آیه ۷۷.

۴۷. سوره انعام، آیه ۵۹. ۴۸. سوره یس، آیه ۲ و ۱.

۴۹. رک: مفاتیح الغیب، پیشین، ص ۹۹؛ اسفار، پیشین، ج ۷، ص ۳۱.



قرآن، توشه همه بندگان است با تمام تفاوتی که در ایشان و فهم هایشان وجود دارد ولی هر یک از آنها برحسب جایگاه و مرتبه فهم خویش از این توشه، آذوقه برمی‌گیرد و در هر غذایی مغز و زیادتی‌هایی نیز وجود دارد.<sup>۵۰</sup>

وی، برای آنکه درجات و طبقات معنایی قرآن و تطابق درجات قرآن و معارج انسان را بیان نماید، آیه «وفی السماء رزقکم...» را به سفره‌ای الهی تشبیه کرده است که از آسمان نازل شده است و هر کس به مقدار سعه وجودی خود از آن بهره می‌جوید:

ففي السماء رزقکم گفته خدا

رزق قرآن، گشته نازل از سماء<sup>۵۱</sup>

براین اساس، روشن می‌گردد که آدمی بمیزان تلاش و کوششی که دارد با جهانها و مراتب مختلف جهان هستی ارتباط برقرار کرده، بلکه با آن متحد می‌گردد؛ لذا سعی هر کس بیشتر، نصیب و بهره‌اش بیشتر.

بدین جهت، انسانها به میزان تکامل روحی و احوال و مراتب و درجات خویش در سلوک باطنی، باب فهم جدیدی را بر روی خویش می‌گشایند و متناسب با تلاشی که دارند به مقامات و منازل قرآن راه یافته و با آن متحد می‌شوند و تا آنجا که کمالات وجود بشر در مرتبه صعود امکان دهد معنا اوج می‌گیرد؛ هر چه پرنده اندیشه با ارتقای وجودی آدمی اوج بگیرد فهم نیز عمیقتر می‌گردد و از ایشرو می‌توان گفت: ریشه‌های تأویل به زمینه‌های روحی و فکری و جهان‌شناسی افراد باز می‌گردد که اگر بتوان از تنگنای الفاظ جدا شد و از عرصه پرتزاحم صورت و کثرت به فراخنای طربناک عالم معنا و وحدت بازگشت، که اینهم تنها با کشاندن خویش به مرتبه بالا دست می‌دهد، به تأویل درست دست یافته‌ایم.

بر همین پایه است که ملاصدرا می‌گوید:

قرآن، دارای مراتب و منزلتی است، همانگونه که انسان نیز دارای مدارج و معارجی می‌باشد. پایین‌ترین مراتب قرآن، همانند پایین‌ترین مراتب انسان می‌باشد که مرتبه جلد و پوست است، همچنانکه پست‌ترین مراتب انسان، مرتبه پوست و بدن و روی اوست.

کوتاه سخن، اینکه قرآن دارای درجاتی است و هر درجه‌ای حاملان و حافظانی دارد که پس از طهارت از

حدث و حدوث، و پاکی از علایق مکانی و امکانی، آن را متس می‌نمایند.

ظواهر گریبان قشری، تنها معانی قشری را درک می‌کنند، اما روح قرآن و مغز و درون آن تنها از سوی «اولوالالباب» قابل درک است. البته نه با علومی که از راه تعلیم و تفکر بدست می‌آید بلکه با علوم لدنی.<sup>۵۲</sup>

باید متوجه بود که باب وحی مسدود شده ولی باب الهام براساس نیاز مردم همچنان باز است.<sup>۵۳</sup> قرآن، همواره بر دل‌های تلاوت کنندگان نازل می‌شود و نسبت نزول آن بر قلب انسان همانند نسبت «عرش» به «استوا» پروردگار بر آن می‌باشد و بحسب حالات مختلف قلب، ظهور قرآن و نزول آن نیز متفاوت است،<sup>۵۴</sup> زیرا بهره‌گیری استواران در علم از اسرار و رموز قرآن بمیزان بهره‌مندی آنها از علوم و پاکی و صفای قلبشان و تدبیر ورزیدنشان خواهد بود، و از برای هر عالم و مجتهدی، نصیب و بهره‌ای است و هر یک را نیز درجه‌ای است در ترقی به اطوار آن.<sup>۵۵</sup>

۶. اختصاص فهم همه بطون قرآنی به ائمه معصومین علیهم‌السلام

با توجه به نتیجه‌ای که از اصل پیشین حاصل می‌گردد می‌توان به حقیقت «يعرف القرآن من خوطب به» نیز پی برد چرا که اگر انسان جامع و کاملی را در نظر آوریم که همه جهانهای عینی و معنایی قرآن را بطور کامل در خویش فراچنگ آورده است، می‌توان گفت او در تأویل قرآن به همه سطوح معنایی و بطون متعدد آن دست یافته است، بی‌آنکه برخی از این لایه‌های معنایی، پرده و حجابی در برابر لایه‌های دیگر باشد. بیان صدرا، در مرتبه‌ای از کلام الهی تردیدی نیست که تنها نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که برخوردار از مقام وحدت، تجرید شده از کونین، نائل آمده به مقام «قاب قوسین او أدنی» و گذشته از دو عالم خلق و امر است، به درک آن موفق می‌گردد.<sup>۵۶</sup>

علاوه بر این، از آنجا که ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز به حسب انوار معنوی و حقایق الهی با روحانیت ذات

۵۰. تفسیر القرآن، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۹.

۵۱. مثنوی ملاصدرا، بکوشش مصطفی فیض، چاپ حافظ، چاپ اول، بی‌جا، ۱۳۷۶، ص ۱۸۸.

۵۲. مفاتیح الغیب، پیشین، ص ۱۱۷.

۵۳. همان، ص ۱۱۸. ۵۴. همان، ص ۱۴۳.

۵۵. تفسیر القرآن، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۲.

۵۶. مفاتیح الغیب، پیشین، ص ۱۱۷.

« با توجه به اینکه هیچ واسطه‌ای میان «انسان کامل» و متکلم نیست و «انسان کامل» کلام الهی را به مکالمه حقیقی و بدون حجاب دریافت می‌کند، هیچ مرتبه‌ای برای کلام، فرض نمی‌شود که عین فهم و شهود انسان کامل در همان مرتبه نباشد؛ در نتیجه انسان کامل، به همه مراتب قرآن واقف است و بدین سبب است که صدرا نسخه اصل کتاب خدای تعالی را «انسان کامل» دانسته است.

اختصاص به خاصان دربار قدس الهی دارد ولی فهم کلام او را همه کس بهره‌مند می‌گردد و هر کس که از متکلم و گوینده قرآن فهمید، کلام را هم می‌فهمد ولی این قضیه عکس ندارد.<sup>۵۹</sup>

در توضیح این مطلب می‌توان از کلام ابن عربی بهره جست، آنجا که می‌گوید:

حق تعالی، گاهی در باطن انسان و در سر ضمیر بنده اش تکلم می‌کند، در اینصورت وسایط از میان می‌روند و کلام خدا همراه فهم بنده می‌شود. تعیین کلام حق تعالی، بدون تأخیر عین فهم بنده می‌شود و گاهی خدا بواسطه حجاب صوری از طریق زبان پیامبر ﷺ یا شخص دیگر، با بنده اش تکلم می‌کند؛ در اینصورت، گاهی فهم، همراه کلام خدا هست و گاهی نیست، یعنی فهم، متأخر از کلام خداست.<sup>۶۰</sup>

بدین ترتیب، با توجه به اینکه هیچ واسطه‌ای میان «انسان کامل» و متکلم نیست و «انسان کامل» کلام الهی را به مکالمه حقیقی و بدون حجاب دریافت می‌کند، هیچ مرتبه‌ای برای کلام، فرض نمی‌شود که عین فهم و شهود انسان کامل در همان مرتبه نباشد؛ در نتیجه انسان کامل، به همه مراتب قرآن واقف است و بدین سبب است که صدرا نسخه اصل کتاب خدای تعالی را «انسان کامل» دانسته<sup>۶۱</sup> و قرائت آیات از آن نسخه اصیل را مشروط به خرق هزاران حجاب می‌داند.

\* \* \*

۵۷. ر.ک: آداب الصلوة، روح الله خمینی [امام]، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۱۸۱.

۵۸. رشحات البحار، شاه‌آبادی، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۰، ص ۲۶.

۵۹. مفاتیح الغیب، پیشین، ص ۱۴۵.

۶۰. همان، ص ۹۶؛ صدرالمتألهین این تقسیم را می‌پذیرد و در اسفار و مفاتیح آرنانقل و تأیید می‌کند.

۶۱. مفاتیح الغیب، پیشین، ص ۹۸.

مقدس رسول اکرم ﷺ متحد گردیده‌اند و بواسطه تبعیت تام، در آن حضرت فانی گشته‌اند، بنابراین حقیقت قرآن بدون تنزل به منازل بهمان نورانیت و کمال که در قلب آن حضرت تجلی یافته است به قلوب آنها نیز منعکس گردیده است.<sup>۵۷</sup>

بنابراین قرآن کریم که صورت علم حق و جلوه ذاتی حق تعالی است، با تمام مراتب وجودی و بطون هفتگانه و هفتادگانه وجود، با صاحب این مقام متحد است. بدین ترتیب، هر چه در جهان آفرینش یافت شود هم تحت احاطه مقام جمعی قرآن است و هم تحت احاطه و سلطه وجودی انسان کامل، و انسان کامل به گفته قرآن احاطه دارد و قرآن با تمام ظاهر و باطنش نزد اوست و علم همه بطون نزد او حاضر است، زیرا که هیچ واسطه‌ای بین انسان کامل و متکلم نیست؛ در این حال، کلام عین شهود می‌باشد. پس نمی‌توان فرض کرد که در این مقام، حجاب راه یابد و مانع فهم مخاطب گردد. انسان کامل در این مرتبه تمامی مراتب را پشت سر نهاده و به مقام شامخ فنای ذاتی دست یافته است که نتیجه آن، دریافت کلام الهی به مکالمه حقیقی و بدون هیچ واسطه‌ای می‌باشد،<sup>۵۸</sup> تنها این قسم از کلام است که عین فهم و شهود می‌باشد.

مخاطب این مرتبه از کلام به همه سطوح معنایی و بطون متعدد آن دست یافته، بی‌آنکه برخی از این لایه‌های معنایی، پرده و حجابی در برابر لایه‌های دیگر باشد؛ زیرا که او به هدف نهایی و کمال مطلوب، و فهم حقیقی و واقعی، که همان فهم و ادراک متکلم (و نه فهم از کلام) می‌باشد، راه یافته است. فهم کلام حق، منحصر به آنچه که اهل زبان عربی، بر آن توافق دارند، نیست؛ زیرا که این فهم واقعی و حقیقی نیست بلکه هدف نهایی و کمال مطلوب به آن است که فهم و ادراک از متکلم و گوینده سخن باشد نه فهم از کلام، و این سخن را جز آنکه کلام بر قلبش فرود آمده دیگری نخواهد دانست و فهم و ادراک از متکلم،